

## هیلال تیکتین" و روایت سوسیالیسم

ناصر پایدار

بخش قابل توجهی از ادبیات نیروهای چپ دنیا در فاصلهٔ میان دههٔ ۳۰ قرن پیش تا امروز به نقد و بررسی سوسیالیسم روسی اختصاص یافته است. نقدها به لحاظ محتوا، عمق، رویکرد سیاسی و چند و چون جانبداری طبقاتی، نسبت به هم تفاوت‌های کم و بیش زیاد و گاه فاحشی داشته و دارند. نقطهٔ عزیمت بسیاری از گرایش‌های منتقد یا مدعی انتقاد اساسی!! معمولاً ناسیونالیسم، سوسیالیسم خلقی، دموکراسی طلبی و کلاً نوعی مخالفت گرائی مبتنی بر انتظارات خاص سوسیال بورژوازی بوده است. برخی منتقدین نیز از جستجوی نقدی پراتیک و کمونیستی برای کمک به راهبرد مطمئن تر و آگاهانه تر جنبش کمونیستی طبقهٔ کارگر سخن رانده اند.

نه کمونیسم روسی و عروج و سقوط آن و نه نقدهای گوناگون تا کنونی آن، هیچکدام رخدادها یا پدیده‌هایی در تاریخ گذشتهٔ جنبش کارگری نیستند. بالعکس همهٔ آنها موضوعاتی بطور کامل زنده، حاضر و جاری در دفتر گشودهٔ رویارویی‌ها و افت و خیزهای طبقاتی این جنبش می‌باشند. کمونیسم روسی محصول شکست یک انقلاب عظیم کارگری در تاریخ حیات طبقهٔ کارگر جهانی و تجسم یک بدیل ضد کارگری و ضد کمونیستی در مقابل آلترناتیو کمونیسم لغو کار مزدی بوده است. بررسی زمینه‌های مادی، اجتماعی و تاریخی شکستی که به استیلای سالیان دراز نوعی نظم تولیدی و سیاسی سرمایه‌داری در بخش وسیعی از جهان با نام و نشان کمونیسم منجر شده است، شناخت مارکسی ساختار اقتصادی، مدنی، سیاسی و اجتماعی این شکل کمونیسم و بالاخره تبیین تمایزات بنیادین آن با کمونیسم طبقهٔ کارگر نه فقط تا امروز، که تا نظام سرمایه‌داری در جهان باقی است، بصورت یک وظیفهٔ مبرم و حیاتی فعالین کمونیست موضوعیت دارد. اگر بناست اکتبرهای آتی کارگران دنیا طلوع فجر راستین زندگی آزاد، فارغ از دغدغهٔ فروش نیروی کار و طلایگان آزادی واقعی بشر از قید کار باشد، در این صورت کند و کاو آنچه که بر انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ رفته است، بازشناسی عمیق کمونیستی و مارکسی جامعهٔ حاصل شکست اکتبر و تلاش برای اینکه نوع دیگری از نظم رابطهٔ خرید و فروش نیروی کار بعنوان بدیل کمونیسم بر کارگران تحمیل نشود جزء حیاتی و لاینفکی از پروسهٔ پیکار جاری طبقهٔ کارگر است. در این راستا نقد و تعمیق تحلیلها نقدها و کنکاشهای متفاوتی که انجام شده است نیز بخش پیوسته‌ای از همین بحث و بررسی است. هر نگاه انتقادی به کمونیسم روسی حامل گونه‌ای افق‌سازی برای توده‌های کارگر دنیاست. این نگاه انتقادی ممکن است جرعه‌ای هر چند کم سو فرا راه پیکار آگاهانه تر، نیرومندتر و موفق تر طبقهٔ کارگر علیه بردگی مزدی شده باشد و بالعکس ممکن است تاریکی زارها یا کژراهه‌های نوینی را پیش پای کارگران قرار داده باشد.

"هیلال تیکتین" سر دبیر نشریهٔ کریتیک از جملهٔ کسانی است که پیرامون شوروی سابق و "سوسیالیسم اردوگاهی" به نقد، تحلیل و اظهار نظر پرداخته است. او در مصاحبه با نگاه شمارهٔ ۱۰ کوشیده است تا خطوط عمومی انتقادات و دریافت‌هایش را برای خوانندگان توضیح دهد. نقد تیکتین از دید ما نه فقط همگن و همسوی نقد کمونیستی طبقهٔ کارگر بر کمونیسم روسی نیست که بالعکس خود خاستگاهی سوسیال بورژوازی دارد. این نقد از تبیین درونمایهٔ کاپیتالیستی سوسیالیسم اردوگاهی سخت عاجز است و بر همین مبنی نتیجه‌گیریهای بجای آنکه راهگشای پیکار آتی طبقهٔ کارگر بسوی کمونیسم مارکسی و لغو کار مزدی باشد نسخهٔ پیچی دیگری برای غلطیدن جنبش کارگری به ورطهٔ اشکال دیگری از سوسیالیسم بورژوازی است. نوشتهٔ حاضر به بررسی فشردهٔ همین مسأله می‌پردازد. با هم به مصاحبهٔ سردبیر کریتیک در "نگاه" ۱۰ رجوع کنیم. او ضمن پاسخ به سؤالی پیرامون آیندهٔ کمونیسم بر چند نکتهٔ مهم انگشت می‌گذارد و می‌گوید: "در طول پانزده سال گذشته کشورها و احزاب استالینیست فرو ریخته اند و تک و توکی که باقی مانده اند \_ مانند چین

و ویتنام و کوبا - هم واضح است که به سرمایه داری دگرذیسی یافته اند"

تیکتین کمی پائین تر ادامه میدهد:

"شوروی سابق در سرمایه داری شدن ناکام گشته است و این مصیبتی است که ریشه های آن را باید در شکست تلاشها به قصد استقرار بازار جست و جو کرد"

سردبیر کریتیک سپس اضافه میکند که: اردوگاه شوروی سابق و جوامعی مانند کوبا، چین و ویتنام را ممالک کاپیتالیستی ارزیابی نمیکند و شیوه تولید مسلط بر این کشورها را شیوه تولید سرمایه داری تلقی نمی نماید. او البته ساختار اقتصادی جوامع مذکور را سوسیالیستی نیز نمی داند و به این ترتیب عملاً از نوعی اقتصاد و شیوه تولید که نه سرمایه داری است و نه سوسیالیستی!! سخن به میان میکشد. روایت معینی از "درک مادی تاریخ" یا نگاه ویژه ای به شیوه تبیین اقتصاد سیاسی و آناتومی جامعه مدنی که از زمان عروج سوسیالیسم روسی به بعد در ادبیات طیف نیروهای "تروتسکیست" انعکاس چشمگیر داشته است و کارگران آگاه و فعالین کمونیست دنیا کم و بیش با آن آشنايند. تیکتین خود حاصل تسری این درک مادی! یا این شیوه خاص تبیین اقتصاد و جامعه به پدیده اردوگاه پیشین شوروی را اینگونه فرموله می کند. "بله، من میگویم اتحاد شوروی نه سرمایه داری بود و نه سوسیالیستی، و احتمالاً به استثنای جمهوریهای بالتیک، دولتهای بعدی در این کشور نیز نتوانسته اند سرمایه داری شوند، و لذا روسیه در حال حاضر قطعاً سرمایه داری نیست." (۱)

ایشان سپس پایه استدلال خویش در باره سرمایه داری نبودن اردوگاه سابق را بطور بسیار صریح اینچنین تشریح میکند: "اساس حرف من این است که که اتحاد شوروی چون در اقتصادش قانون ارزش نقشی نداشت سرمایه داری نبود، و چون کشور به دست هیأت حاکمه ای اداره می شد که قدرت را میان خود دست به دست می کردند، سوسیالیستی هم نبود. این واقعیت دال بر این است که آن چه اصطلاحاً برنامه ریزی نامیده می شد، فی الواقع برنامه ریزی نبود، بلکه اداره جامعه در خدمت منافع گروه حاکم بود.. دولت صرفاً در خدمت همین گروه بود." (۲)

عبارات کوتاه اما صریح تیکتین، بنمایه واقعی استنباط او را پیرامون مهمترین و محوری ترین پروبلماتیکهای گذشته تا حال کمونیسم و جنبش کارگری بسیار عریان خاطر نشان میسازد. این عبارات با همه ایجاز و اختصارشان گویای آنند که به باور هیلال تیکتین:

۱. برنامه ریزی دولتی پروسه تولید و کار اجتماعی، کنترل رقابت و بهای کالاها از جمله کنترل نرخ خرید و فروش نیروی کار توسط دولت موجب حذف و از میان رفتن قانون ارزش در یک جامعه می شود!!

۲. شیوه تولید سرمایه داری با رابطه خرید و فروش نیروی کار توضیح داده نمی شود!!

۳. سوسیالیستی نبودن شوروی سابق را اساساً باید در توتالیتاریسم دولتی، الیگارشسی حکومتی و اشکالات برنامه ریزی جستجو نمود!!

۴. و بالاخره اینکه سوسیالیسم طبقه کارگر نوعی نظم تولیدی، مدنی، سیاسی و اجتماعی خواهد بود که اگر چه رابطه خرید و فروش نیروی کار زیربنای اقتصادی آن را تعیین می کند!! اما نظم تولیدی و اقتصادی آن از یک نظم سیاسی دموکراتیک، برابری جویانه و مبتنی بر هنجارهای آزادی، عدالت و دخالتگری جمعی تبعیت می نماید!! لازم به یادآوری است که تیکتین خود دریافته و باورهایش را بعینه اینگونه که ما مطرح میکنیم، فرموله نمی نماید، اما محتوای حرفها و نظریات وی از همه سو با این استنتاجات همگن و همجوش است. این نکته نیز شاید نیازمند توضیح نباشد که گفته ها یا برداشتهای مذکور همگی جنبه های متفاوت یک نظریه واحد را تشکیل می دهند. روایت تیکتین از سرمایه داری و سوسیالیسم، شالوده مشترک یا خمیرمایه اصلی تکوین و تنسيق کل این گفتمان سیاسی و نظری است. در برج رؤیت این تندیس معین طبقاتی "قانون ارزش" فقط در جوامع و مناسباتی استیلا دارد که مالکیت انفرادی سرمایه های منفرد، رقابت آزاد میان تولید کنندگان مجزا و آنارشی بی مهار تولید و بازار کار حکمفرما باشد. با نفی این مؤلفه ها دلیلی

برای بودن و بقای قانون ارزش موجود نیست!! و کاملاً معلوم است که در غیاب سلطه قانون ارزش، اساس موجودیت اقتصاد کالائی و تسلط تولید کاپیتالیستی بر جامعه نیز موضوعیت ندارد!!

تیکتین یا هر نظریه پرداز و انسان معمولی دیگری می تواند شرایط کار و زندگی بشر یا واقعیت حال و آینده جوامع بشری را اینگونه داوری کند. اما این نوع سنجه ها، باورها و نظریات آنها نه فقط کورسوئی در مسیر مبارزه انسانها علیه وضعیت حاضر ساطع نمی کند، نه هیچ راه خروجی به یک افق زندگی فارغ از استثمار، عبودیت و ستمکشی طبقاتی پیش پای مردم کارگر دنیا نمی گشاید که بالعکس بطور مستمر آنها را به قربانگاه کشاکش بی فرجام برای زیر و رو کردن کتیبه ای سوق می دهد که بر هر دو روی آن جاودانگی بردگی مزدی با درشت ترین حروف حکاکی شده است. تحلیل سردبیر کریتیک از "قانون ارزش"، سلطه و سقوط این "قانون" در جوامع موجود و آتی برگ تضمینی برای پابرجا نمودن کار مزدوری، در ستیز با اساس رهایی انسانها از استثمار سرمایه داری و در همین گذر متناقض با آموزشهای مارکس پیرامون اقتصاد کالائی، شیوه تولید سرمایه داری و آناتومی وی از جامعه مدنی است. برای بررسی موضوع از پایه ای ترین بخش تحلیلها و استدلالات نظری تیکتین یعنی از تعریف وی پیرامون قانون ارزش و چگونگی حضور و غیاب این قانون در واقعیت شیوه تولید مسلط یک جامعه آغاز می کنیم و در این راستا قبل از هر چیز سری به کاپیتال مارکس می زنیم.

"کالاها فقط از آن جهت دارای واقعیت ارزشی می شوند که مبین وحدت اجتماعی کار انسانی هستند و بنا بر این واقعیت ارزشی آنها صرفاً اجتماعی است. آنگاه به خودی خود درک می شود که این واقعیت فقط می تواند در رابطه اجتماعی کالا به کالا ظاهر گردد. در واقع ما از ارزش معاوضه یا رابطه مبادله ای کالاها حرکت کردیم تا ارزشی را که در درون آنها پنهان است بدست آوریم." (۳)

تیکتین مسلماً صورتبندی تئوریک این جمعیت مارکس را مورد انکار قرار نمی دهد اما تعبیر وی از مقولاتی مانند "رابطه اجتماعی کالا به کالا" یا وحدت کار اجتماعی به مثابه بنیان واقعیت ارزشی کالاها با محتوای درک مارکسی این پدیده ها تفاوت بنیادی دارد. مارکس در وهله اول و تا آنجا که به تبیین اقتصاد کالائی، تمایز آن با تولید جماعتی و مفهوم قانون ارزش مربوط می شود، میان دو حالت یا دو شرائط مختلف خط افتراق ماهوی می کشد. در وهله اول شرائطی را تصویر میکند که در آن مشارکت مستقیم کار انسانی در فرایند عمومی تولید، خصلت اجتماعی کار را تعیین می نماید، و در حالت دوم به شرائطی نظر می اندازد که به موجب آن خصوصیت عام یا اجتماعاً لازم بودن کار صرفاً بر پایه مبادله محصولات مشخص می گردد. او می گوید:

"عامل مشارکت مستقیم کار (یعنی کار هر کس) در زنجیره عام تولید خصلت جماعتی کار است که توزیع فراورده ها را نیز تعیین میکند. همین خصلت اشتراکی تولید است که به فراورده تولیدی خصلت عام و جمعی می بخشد. پس مبادله ای که در آغاز تولید صورت می گیرد ناظر بر ارزشها نیست، ناظر بر فعالیتهای معین و نیازها و هدفهای جمعی است که سراپا مستلزم مشارکت فرد در دنیای جمعی فراورده هاست. در حالی که در نظام ارزشهای مبادله ای، مبادله است که به کار خصلت عام می بخشد. در نظام اشتراکی عام بودن کار مقدم بر مبادله است" (۴)

بدین ترتیب نفس اینکه در جامعه ای محصولات کار و تولید بر پایه زمان کار اجتماعاً لازم موجود در آنها مبادله شود ما شاهد حضور قانون ارزش هستیم و در این جامعه هر گاه که نیروی کار کالا باشد جای هیچ تردیدی در سلطه بلامنازع قانون ارزش و به همانگونه جای هیچ شبهه ای پیرامون سلطه جامع الاطراف شیوه تولید سرمایه داری باقی نمی ماند. در درون این جامعه داد و ستد محصولات کار بدون چون و چرا، متضمن ارتباط و تقابل اکسپرسیون ارزشی آنها با هم است. این بدان معنی است که فراورده های تولید و کار، مستقل از صورت مشخص ارزش مصرفی یا کمیتی که دارند، تنها به اعتبار مقادیر معینی کار مجرد انسانی با هم مبادله می گردند، ارزش مبادلاتی آنها بر اساس این کار مجرد انسانی عام یا زمان کار اجتماعاً لازم تعیین میشود و زمانی که نیروی کار بطور سراسری کالا است پس زمان کار

اجتماعاً لازم موجود در محصولات همان زمان کاری است که توده های کارگر به طبقه سرمایه دار جامعه یا بطور گویاتر به سرمایه اجتماعی مسلط بر شرائط کار و زندگی خویش می فروشند. قانون ارزش در اینجا با تمامی اقتدار اختاپوسی اش حاکمیت دارد و کل کار اجتماعاً لازم نهفته در کل محصولات اجتماعی ترکیبی از کار اضافی و کار لازم کارگران یا به بیان ساده تر هزینه بازتولید نیروی کار بعلاوه اضافه ارزش یا سود سرمایه داران است.

برای اینکه قانون ارزش در حیات اجتماعی آدمها ساقط باشد باید محصولات کار اساساً از خصلت کالا بودن خود تهی باشند. معنای این سخن در عصر ما و در هر گوشه ای از جهان کاپیتالیستی آن است که مقدم بر هر چیز باید رابطه خرید و فروش نیروی کار بطور کامل نابود گردد. تنها در چنین وضعی است که ارزش مصرف حاصل کار بشر تنها و تنها انگیزه تولید را تعیین خواهد کرد و پروسه کار با ملزومات طبیعی زندگی بشر انطباق خواهد یافت.

به دنبال این توضیحات یک سؤال جدی این است که آیا به زعم "هیلال تیکتین" فرایند مبادله محصول اجتماعی در شوروی سابق متناظر با تقدم عامیت و اشتراکیت کار بر روند مبادله بوده است؟؟!! سؤال بعدی و بسیار اساسی تر اینکه آیا به باور وی شالوده اقتصاد شوروی بر چیز دیگری سوای رابطه خرید و فروش نیروی کار استوار بوده است؟ به بیان دیگر آیا کارگران و شهروندان روسیه سابق یا لاحق کار را بعنوان فعالیتی برای مشارکت در زنجیره عام تولید یا فرایند جماعتی و اشتراکی تولید و صرفاً با هدف ایجاد ارزشهای مصرف عمومی انجام می داده و می دهند؟؟!! آیا فروش نیروی کار برای کارگر روسی وسیله امرار معاش نبوده است؟؟!! آیا طبقه کارگر شوروی سابق یا کلیه جوامع اردوگاهی نیروی کار خود را با سرمایه مبادله نمی کرده اند تا از این طریق بهای وسائل مورد نیاز خویش را پرداخت کنند؟ اگر پاسخ پرسشهای اول و دوم منفی و مابقی مثبت است که یقیناً چنین است پس سردبیر کزیتیک به چه دلیل از ساقط بودن قانون ارزش در شوروی دیروز و روسیه امروز سخن میگوید؟! مگر نه این است که نیروی کار جامعه در آنجا در وسیعترین میزان ممکن کالا بوده و امروز هم کالاست. مگر نه اینکه طبقه کارگر شوروی صرفاً و صرفاً از طریق فروش نیروی کارش ارتزاق میکرده و اینک نیز به همین سیاق امرار معاش میکند. دستمزد کارگر اردوگاهی چه چیز سوای بهای بازتولید نیروی کارش بوده است؟ این دستمزد سوای پرداخت بهای وسائل معیشتی مورد نیاز بازتولید نیروی کار کارگران چه چیز دیگری بوده است؟

اینکه چرا تیکتین در تحلیل چنین جامعه ای از ساقط شدن قانون ارزش سخن میگوید موضوعی است که ریشه آن را تنها در ژرفای نگاه طبقاتی وی به مسأله میتوان کندو کاو کرد. آنچه که در دنیای واقع بطور عینی و ملموس مناسبات اقتصادی جوامع اردوگاهی یا جامعه ای مانند چین را از مناسبات اقتصادی ممالک سرمایه داری نوع غربی متمایز ساخته است هیچ ربطی به شاخصها و مؤلفه های ممیز شیوه تولید سرمایه داری از سایر اشکال تولید اجتماعی ندارد. این تمایزات در عمیق ترین حالت معرف پاره ای تفاوتها و صوری در چگونگی اعمال نظم تولیدی، سیاسی و اجتماعی سرمایه داری بوده است. اما تیکتین همین مؤلفه های کاملاً فرعی را پایه مطمئن استدلال خویش برای خط کشیدن بر کل واقعیت کاپیتالیستی شوروی سابق قرار می دهد. او میگوید:

"جامعه نظم و نسقی داشت و اداره می شد، و پول، سود و قیمت معانی متمایزی از آنچه در سرمایه داری دارند، داشتند. سود سهم ناچیزی در اقتصاد داشت، چرا که بطور الله بختکی به قیمتتهائی گره خورده بود که خود آن قیمتتها نیز چون متکی به هزینه ها و عرضه و تقاضا نبود، جنبه قضا قورتکی داشت. با توجه به خصلت دلبخواهی قیمتتها و متعاقباً کمبود دائمی و نیز اینکه توزیع به موقعیت اجتماعی و مصادره های بیحساب و کتاب - که با صدور فرامینی وقت و بی وقت عملی می شد - وابسته بود. لذا روبل نمی توانست مخزن ارزش گشته و پول تلقی شود و لاجرم شوروی سرمایه داری نبود." مفروضات، حکم ها و استدلالات تیکتین را کمی بشکافیم. به باور وی پول، سود و قیمت در شوروی معانی متمایزی از سرمایه داری داشتند. (۵)

هرکدام از این مقولات در قلمرو درک مارکسی اقتصاد سیاسی دارای تعریف معینی هستند که کمی پائین تر بدانها

خواهیم پرداخت. اما پیش از هر بحثی و مقدم بر تشریح تناقضات اساسی آنچه سردبیر کریتیک در بالا طرح کرده است، یک سؤال اساسی و تعیین کننده مطرح است. این سؤال که چرا و به چه دلیل باید سرمایه داری بودن و نبودن شوروی یا هر جامعه دیگری را با ویژگیهای عارضی نقش پول، شکل تظاهر قیمت و کم و زیادی میزان سود توضیح داد؟! سؤال بسیار اساسی دیگر این است که تشریحی با این درونمایه بیان اندیشوار معضلات و انتظارات کدام طبقه اجتماعی در دنیاست؟ تیکتین برای پرسش نخست اگر هم پاسخی داشته باشد بطور قطع پاسخی در تضاد با روایت کارگری کمونیسم و متضاد با آموزه‌های مارکس در زمینه تبیین سرمایه داری است. این مطلب که شیوه تولید کاپیتالیستی با رابطه خرید و فروش نیروی کار خصلت نما میشود، مسأله ای نیست که کمونیستها باید در دهه اول قرن بیست و یکم و چندین نسل پس از انتشار "کاپیتال"، "گروندریسه"، "نقد اقتصاد سیاسی"، "دستنوشته های اقتصادی" و .... پیرامون آن با هم و در مقابل هم به جر و بحث بنشینند!!!.

"پیدایش و استقرار سرمایه و کار مزدی مستلزم آن است که کار عینیت یافته به صورت ارزش برای خود موجود، با کار زنده که ارزش مصرفی خاص خود دارد که به درد استفاده معین و مشخص یا مصرف شخصی نمی خورد بلکه برای رسیدن به پول و ایجاد ارزش جدید است مبادله شود. وقتی که کار با پول یا خدمتی که به مصرف مستقیم می رسد مبادله شود این نوع مبادله در واقع مبادله ارزشهای معادل است. از هر دو طرف مقادیری کار مبادله می شود ولی این مبادله ﴿مقادیر برابر کار﴾ هنوز یک قاعده صوری محض است که با آن ارزشهای مصرفی دو طرف سنجیده می شود. این در واقع شکل مبادله است و نه ﴿هنوز﴾ محتوای ﴿تاریخی آن﴾ اما ﴿با پیدایش سرمایه داری﴾ مبادله سرمایه با کار، دیگر برای نفس مبادله است نه برای ارزش مصرفی آن. (۶)

در باره این مطلب که چرا تیکتین به رغم توضیح واضحات بودن همه این نکات باز هم در طول سالیان دراز با سرسختی تمام بر نفی سرمایه داری بودن اردوگاه پای می فشارد بعداً بطور قطع صحبت خواهیم نمود، اما عجالتاً آنچه را که او خود به مثابه چهارچوب استدلال طرح کرده است کمی بیشتر مورد تعمق قرار می دهیم. او مدعی است که پول و ارزش و قیمت در آنجامعنائی متمایز با معنای آنها در سرمایه داری داشته است. تیکتین در مصاحبه اش توضیحی پیرامون این تمایزات نمیدهد. بطور مثال نمیگوید که مقوله قیمت در شوروی چگونه اساس سرمایه داری بودن آن جامعه را زیر سؤال می برده است!!! مگر جز این است که قیمت شکل تبدیل شده ارزش مبادله ای کالاهاست.

"ارزش مبادله ای کالاهائی که بشکل معادل عام و در عین حال بعنوان درجه این معادل بودن بر حسب یک کالای خاص بیان میشود- یعنی معادله واحدی که در آن کالاهای مختلف برابر یک کالای خاص قرار میگیرد - قیمت را بوجود میآورد. قیمت عبارت از شکل تبدیل شده ای است که ارزش مبادله ای کالاها در روند گردش به آن شکل ظاهر میشود" (۷)

تا آنجا که به ساخت، نقش و فونکسیون اساسی قیمت در نظام سرمایه داری مربوط می شود هیچ تفاوتی بین پروسه ظهور قیمت در شوروی و سایر جوامع کاپیتالیستی قابل توضیح نیست. قیمت کالاها در آنجا نیز همسان همه جاهای دیگر قالب تظاهر ارزش مبادله ای آنها بوده است. اگر در جامعه ای نیروی کار و فراورده های کار و تولید مورد داد و ستد قرار میگیرند مستقل از تمامی ویژگیهایی که بر این پروسه عارض شده باشد، یک چیز مفروض است. اینکه محصولات به اعتبار کار عام مادیت یافته در آنها با هم مبادله می شوند و قیمتها صرفاً قالبی برای آفتابی شدن ارزش مبادله ای درون کالاهاست. شوروی سابق از این لحاظ هیچ تمایزی با هیچ جامعه سرمایه داری دیگر نداشته است. این مسأله در مورد پول و مکان و موضوعیت آن در اقتصاد شوروی نیز کاملاً صادق بوده و صادق است. وقتی ما از فراورده کار به مثابه یک ارزش مبادله ای صحبت می کنیم طبیعی است که این ارزش باید وجودی جداگانه و مجزا از فراورده کسب نماید. پول این نقش را بازی می کند. در تاریخ تکامل اقتصاد کالائی ما شاهد آنیم که ارتباط و تقابل اکسپرسیون ارزشی کالاها با هم سرانجام به ظهور پول بعنوان یک معادل عام منتهی می گردد.

"با این حساب تعریف فرآورده به منزله ارزش مبادله ای ضرورتاً مستلزم آن است که ارزش مبادله ای وجودی جداگانه، جدا از فرآورده کسب کند. این ارزش مبادله ای جدا از کالاها که خود دوشادوش آنها به منزله یک کالا وجود دارد، همان پول است. در شکل پول همه خواص کالا به مثابه ارزش مبادله ای، بعنوان شیئی متمایز از خود کالا به مثابه شکلی از وجود اجتماعی، جدا از وجود طبیعی کالا نمودار می شود." (۸)

تیکتین اصرار دارد که روبل شوروی پول نبوده است!!! قیمتها خصلت دلبخواهی داشته است، جامعه با کمبود کالا مواجه بوده است، توزیع به موقعیت اجتماعی آدمها ربط داشته است. اینجا و آنجا مصادره هائی صورت می گرفته است و با توجه به همه اینها روبل مخزن ارزش نبوده و شوروی نیز سرمایه داری نبوده است!!!

این استدلالات واقعاً خالی از اعتبار تئوریک است. چکیده حرف او این است که سرمایه داری بدون "رقابت آزاد" و مالکیت انفرادی سرمایه های مجزا اصلاً سرمایه داری نیست!! چرخیدن حول این بهانه تراشیها که قیمتها خصلت دلبخواهی داشته است، جامعه با کمبود کالا مواجه بوده و توزیع از موقعیت اجتماعی آدمها متأثر می شده است و ... همه و همه به اینجا ختم می شوند که رقابت آزاد و شکل حقوقی مالکیت در پروسه بازتولید و گردش سرمایه اجتماعی شوروی غائب بوده است. از دید وی قیمت برای اینکه واقعاً قیمت باشد باید حتماً در بازار رقابت کالاها توسط سرمایه داران منفردی پدید آید که با توسل به تمامی اهرمهای ممکن از قبیل خرید هر چه ارزاتر بهای نیروی کار، کاهش هر چه افزونتر هزینه سرمایه گذاری ثابت و ... برای پائین آوردن بهای تمام شده کالا برنامه ریزی کرده باشند. اگر این پروسه طی نشده باشد پس قیمت نیز اعتبار، نقش و خاستگاه کاپیتالیستی خود را رها نموده است و جامعه در خلاء نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم!!! بحال تعلیق در آمده است. تیکتین با دوربین کهنه لیبرالیسم قرن نوزدهمی به تماشای قامت پر رمز و راز سرمایه می نشیند و حقیقت واقع این است که نقدش به اردوگاه نقدی از بیخ و بن لیبرالیستی است. برای مارکس قیمت فقط شکلی است که ارزش مبادله ای محصولات در آن خود را بنمایش می گذارد. اگر در جامعه ای نیروی کار کالا است، اگر بهای این نیرو با ارزش وسائل معیشتی مورد نیاز بازتولیدش پرداخت می شود، اگر فرآورده های تولید و کار بطور کلی کالایند و مورد داد و ستد قرار می گیرند پیداست که در این صورت ارزش مبادله ای محصولات یک قالب ابراز وجود برای خود جستجو می کند، به همان گونه که در پروسه تشکیل نرخ سود عمومی، زیر فشار اهرم رقابت، قیمت تولید کالاها تسلیم قیمت بازار می گردد. قیمت سوای شکل نمایش ارزش چیز دیگری نیست. ارزش مبادله ای محصولات در همان حال برای تحقق داد و ستد به یک معادل عام ارزشی نیازمند است و این معادل عام ارزشی همان پول است. به سخن دیگر پولی که در جامعه وجود دارد مستقل از اینکه چشم تنگ دنیادار این یا آن سرمایه دار پر توقع را پر کند یا نکند در هر حال پول است.

آیا این حرفها یا نوع روایت ما از پدیده های مهم تولید سرمایه داری متضمن نفی نقش عرضه و تقاضا یا اهمیت رقابت در پروسه سامان پذیری سرمایه و تشکیل قیمتهاست؟! پاسخ کاملاً منفی است. تردیدی وجود ندارد که رقابت پدیده ای در طبیعت سرمایه است و عرضه و تقاضا نیز بر روی پروسه تشکیل قیمتهای بازار و تشکیل نرخ سود عمومی سرمایه ها نقش دارد. در این نیز شکلی نیست که وجود رقابت با وجود سرمایه های بسیار ملازمت دارد. اینها همگی نکاتی هستند که به درستی و بطور شفاف مورد تأکید مارکس قرار گرفته اند اما تیکتین از تأکید درست مارکس روی این نکات، استنتاجی کاملاً نادرست بعمل می آورد. موضوع را دقیق تر کندوکاو کنیم. مارکس می گوید:

"برای اینکه کالائی به ارزش بازار خود یعنی به نسبت کار اجتماعاً لازمی که در آن نهفته است فروخته شود، باید مجموع کمیت کار اجتماعی ای که مبدل به مجموع توده این کالاها میشود با کمیت نیازمندی اجتماعی نسبت به این نوع کالا یعنی با نیازمندی قابل پرداخت اجتماعی تطبیق نماید. رقابت، نوسانات قیمتهای بازار که با نوسانات رابطه میان عرضه و تقاضا انطباق دارند دائماً می کوشند تا کمیت کل کاری را که در هر یک از انواع کالاها بکار می رود به این میزان برسانند." (۹)

مارکس پیرامون رابطه میان ارزش بازار کالاها از یکسو و مسأله عرضه و تقاضا از سوی دیگر اولاً بر خلاف پندار تیکتین، اصالت را به اولی و نه دومی می دهد، بدین معنی که ارزش بازار را تعیین کننده رابطه میان عرضه و تقاضا قلمداد میکند و تأثیر رابطه این دو بر جریان داد و ستد کالاها را در تعیین انحرافات ارزش بازار از قیمت بازار و گرایش به زدودن این انحرافات خلاصه مینماید. ثانیاً در این رابطه سه حالت مختلف را تشریح مینماید. نخست حالتی که کالاهای تولید شده در شرایط متوسط تولیدی قیمت بازار را پدید می آورند. حالت دوم اینکه فرآورده های شرایط تولیدی بهتر قیمت بازار را تعیین می کنند و بالاخره سومین حالت وقتی که کالاهای ناشی از شرایط بدتر تولیدی قادر به تعیین قیمت بازار کالاها میشوند. پیداست که هر کدام از این سه حالت بر موقعیت خاصی از رابطه میان عرضه و تقاضا اتکاء دارد. مارکس نقش رقابت میان سرمایه ها و تأثیر تعیین کننده آن بر مجموعه این روابط و معادلات را نیز به دقت بیان میکند. او تصریح می نماید که:

" آنچه که بدو رقابت در یک محیط انجام می دهد عبارت از برقرار ساختن یک ارزش بازار و قیمت بازار یکسان از مبدأ ارزشهای انفرادی مختلف کالاهاست ولی رقابت میان سرمایه ها در محیط های مختلف است که موجب پیدایش قیمت تولیدی می گردد که نرخهای سود را میان محیطهای مختلف برابر می سازد. مورد اخیر مستلزم درجه کاملتری از شیوه تولید سرمایه داری نسبت به حالت پیشین است" (۱۰)

وقتی تیکتین از قضاوتی بودن قیمتتها و عدم اتکاء آنها به عرضه و تقاضا در شوروی سابق سخن می راند او لاجرم به غیبت مکانیسم رقابت در بازار داد و ستد کالاها دخیل می بندد و خلاء عرضه و تقاضای متأثر از فشار رقابتیهای آزاد و حاد را موجب غیر کاپیتالیستی بودن پروسه تشکیل قیمتتها و ذخیره ارزش بودن "روبل" تلقی مینماید. او چنین می پندارد که نبود یک سیستم رقابتی فعال سبب می شده است که پروسه تحول ارزشهای انفرادی کالاها به ارزشهای بازار از محتوای کاپیتالیستی خود تهی گردد زیرا که به باور احتمالی وی در این صورت اهرم فشار فروشندگان مختلف و متعدد کالا و نقش رابطه میان عرضه و تقاضا در تعیین قیمتتها بی تأثیر میشده و امروز نیز چنین می شود!!! قبل از هر چیز فرض کنیم که مثلاً مشاهدات تیکتین از پروسه سامان پذیری محصول اجتماعی در شوروی سابق صحت داشته باشد!! حتی در این صورت چرا باید اساس سرمایه داری بودن جامعه مورد تردید قرار گیرد؟! تمامی آنچه که وی بر آنها پای می فشارد حتی اگر واقعیت داشته باشد!! که ندارد در بیشترین بُرد تأثیراتش مؤلفه هائی مانند حرکت تک سرمایه های مجزا برای بالا بردن بارآوری کار اجتماعی، چگونگی توزیع اضافه ارزش حاصل از کل کار طبقه کارگر، بین بخشهای مختلف سرمایه، قدرت رقابت کل سرمایه اجتماعی در بازار بین المللی سرمایه داری، نرخ سود عمومی سرمایه ها و مواردی از این قبیل را متأثر میسازد، اما هیچکدام اینها هیچ دلیلی برای کمترین تردید در واقعیت سرمایه داری بودن جامعه بدست نمیدهند. این ویژگیها اگر همگی بی کم و کاست صحت داشته باشند باز هم آنچه عینیت آن روز و امروز اردوگاه یا جامعه شوروی را تصویر می کند وجود طبقه کارگری است که نیروی کارش را می فروشد، طبقه کارگری که حاصل کارش به سرمایه و باز هم سرمایه تبدیل میشود. باز هم با جامعه ای مواجهیم که تبلور تمام و کمال حاکمیت کار مرده بر کار زنده است. جامعه ای که ملزومات سودآوری سرمایه سرنوشت ساکنانش را رقم میزند و دولتتش و ساختار نظم سیاسی و مدنی اش دستگاه وحشت و دهشت مدافع رابطه خرید و فروش نیروی کار است.

تمامی اینها تازه در صورتی است که مشاهدات تیکتین از فرایند دورپیمائی سرمایه اجتماعی روسیه سابق و کنونی مورد تأیید باشد اما مسأله حتی به این صورت نیز نیست. آنچه واقعی است اینست که یک ویژگی اصلی سرمایه داری اردوگاهی را از سرمایه داری نوع غربی متفاوت ساخته است. در اینجا کل سرمایه اجتماعی در مالکیت دولت بورژوازی بوده است اما این ویژگی نه فقط هیچ اثری بر اساس سرمایه داری بودن جامعه نداشته است که حتی هیچیک از گرایشات و مکانیسم های اساسی مربوط به پروسه بازتولید سرمایه اجتماعی را نیز نقض نمی کرده است. بعنوان مثال این نظر کاملاً صائب مارکس که "سرمایه یکی نیست و تنها بصورت سرمایه های بسیار می تواند وجود داشته باشد" در اینجا،

در سرمایه داری اردوگاهی نیز به تمام و کمال مصداق عینی دارد. سرمایه سرمایه دار شخصیت یافته نیست، بالعکس این سرمایه دار است که سرمایه تشخیص یافته است. اگر کل سرمایه جهانی در مالکیت یک دولت یا حتی مالکیت یک فرد باشد مطلقاً در اساس تعدد سرمایه ها خللی پدید نمی آورد. شکل حقوقی مالکیت سرمایه هیچ مؤلفه تعیین کننده ای نمیباشد و دولتی و خصوصی بودن آن قوانین شیوه تولید سرمایه داری را تغییر و تبدیل نمی دهد. از بحث "سرمایه های بسیار" که بگذریم تأثیر ناشی از تفاوت شکل رقابت در سرمایه داری اردوگاهی و سرمایه داری نوع غربی بر مسائلی از قبیل تشکیل نرخ سود عمومی، توزیع اضافه ارزش میان بخشهای مختلف سرمایه یا پویه درونی سرمایه های مجزا برای بالا بردن بارآوری کار اجتماعی و... نیز هیچ خصلت تعیین کننده چندانی ندارند. پیداست که به رغم وجود سرمایه های بسیار، رقابت میان سرمایه های منفرد با کنترل دولتی تصادم داشته است اما این مطلقاً بدان معنی نیست که هر مؤسسه سرمایه داری مجزا برای افزایش بارآوری کار اجتماعی، پائین آوردن هزینه تولید و قیمت تمام شده کالاها، کسب یک حصه افزونتر از کل اضافه ارزش تولید شده و ... در تلاش نبوده است. گرایشات و پوششهایی که رقابت در مجموع مکانیسم ابراز وجود آنهاست و حضور آنها گواه حضور نوعی رقابت ولو متمایز با شکل متعارف در سرمایه داری غربی است. مارکس میگوید:

"رقابت علی الاصول در سرشت سرمایه است. خصلت اساسی رقابت همان تأثیر متقابل تمامی سرمایه هاست. یعنی گرایش ذاتی که گوئی از بیرون تحمیل می شود. (سرمایه یکی نیست و تنها بصورت سرمایه های بسیار می تواند وجود داشته باشد و به همین دلیل تحت تأثیر کنش و واکنش تمامی این سرمایه هاست.) سرمایه تأثیری مشابه در ایجاد و بر هم زدن تعادل تولید دارد. به محض آنکه تعادلی بدست آمد دوباره با ایجاد ارزش اضافی و افزایش نیروهای تولیدی به هم میخورد. آنان که خواهان افزایش متعادل و همزمان تولید در همه جا هستند در واقع می خواهند قانونی را بر سرمایه تحمیل کنند که با ذات سرمایه بیگانه است." (۱۱)

خطای اساسی سردبیر کریتییک این است که می کوشد تا سرمایه داری بودن و نبودن جامعه را با چگونگی شکل رقابت سرمایه ها و ویژگیهای رابطه میان عرضه و تقاضا توضیح دهد. او با ارتکاب این خطای فاحش خود را در وضعیتی قرار میدهد که در عین رؤیت و لمس تمامی قوانین یا کارکردهای سرمایه در جامعه ای کاپیتالیستی، باز هم اصرار دارد که همه چیز را غیر سرمایه داری یا نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی ببیند!! گزینش پرسپکتیو غلط در کالبدشکافی جامعه چشم تیکتین را تا آنجا بر واقعیات می بندد که او را از رؤیت واقعیت همه جا جاری جامعه یعنی از دیدن رابطه خرید و فروش نیروی کار بعنوان بنمایه هستی اجتماعی شوروی سابق سخت باز می دارد. او خیلی جدی تصریح می کند که کارگر روسی نیروی کارش را نمی فروخته است!!! و رولپهائی که دریافت می کرده است پول نبوده است!!! مطابق تعریف ایشان کارگر می تواند برای سرمایه کار کند و در قبال یک زمان کار معین مقداری وسائل معیشتی برای بازتولید نیروی کارش دریافت دارد اما به خود تلقین کند که اصلاً کارگر مزدی نیست و نیروی کار خویش را به هیچ سرمایه یا سرمایه داری نمی فروشد!! طبق این دریافت کارگر می تواند صاحب هیچ کالائی سوای نیروی کارش نباشد، هیچ حق و حقوقی در تعیین نوع مصرف نیروی کارش نداشته باشد اما با وجود این کارگر نباشد و خود را در مکان فروشنده نیروی کار احساس نکند!!

تیکتین کار آناتومی اقتصاد و جامعه مدنی را تا آنجا به ابتذال میکشاند که "ذخیره ارزش نبودن روبل"!!! را شاخص سرمایه داری نبودن روسیه معرفی می کند. طبق این تعریف، هر جامعه کاپیتالیستی که پول رایجش در عداد ارزهای خیلی معتبر نباشد سرمایه داری بودنش نیز سخت زیر سؤال است!! و بر این مبنی بسیار بعید بنظر میرسد که وی هیچ کشور امریکای لاتینی، افریقائی یا آسیائی غیر از احتمالاً ژاپن را سرمایه داری خطاب کند. تکلیف اروپای شرقی و امثال این کشورها که از پیش در محاسبات او روشن است!! از اینها گذشته این سؤال مطرح است که اگر اعتبار نازل "روبل" دال بر سودآور نبودن تولید و کار در آنجاست پس روسیه سالهای دهه ۲۰ قرن پیش چگونه و به نیروی چه چیز در

طول چند دهه به یکی از دو قطب غول پیکر صنعتی و میلیتاریستی جهان عروج نمود. سلسله جبال عظیم سرمایه هائی که در آنجا و در طول آن سالها همه جا سر به آسمان میسائید و امروز میساید، اگر از اضافه ارزش تولید شده توسط طبقه کارگر جامعه نبوده و نیست پس از گنجهای بادآورده کداملین قرون و اعصار برداشت شده است؟! سردبیر کریتیک میتواند با تحلیلهای خود توده های کارگر اروپای شرقی و طبقه کارگر همه ممالک دنیا را در شناخت زنجیر بردگی مزدی سر در گم سازد و در این گذر بدون اینکه بخواهد یا قصد داشته باشد بر مبارزه آنان برای شکستن این طوق بردگی ضربه جدی وارد سازد اما معضلات جامعه روسیه و همه آنچه که تیکتین خود بر می شمارد همه و همه معضلات کاپیتالیسم است. این معضلات هیچ ربطی به "نه سرمایه داری و نه سوسیالیسم بودن" ندارد. گورباچوف بسیار رک و راست تر از تیکتین عمق این تنگناها را کاویده است. او می نویسد:

"رشد مداوم تولید ناخالص بویژه در صنایع سنگین مبدل به اولویت نخست و خود هدف شده بود. بدین علت فعالیت در گسترش تأسیسات سرمایه ای موجب شد که قسمت عظیمی از ثروت ملی به صورت سرمایه ای بی بار بیهوده بماند. برنامه هائی پر هزینه وجود داشت که هرگز متناسب با سطح استاندارد تکنولوژی و علوم نمی بودند. کارگر یا کارگاهی که بیش از همه نیروی کار، مواد و پول به مصرف می رساند بسادگی بهترین تلقی میشد. در حالی که امری طبیعی است که تولیدکننده باید اگر بخواهیم به زبانی ساده بیان کنیم - مصرف کننده را راضی کند اما در کشور ما مصرف کننده بطور کامل به رحم و شفقت تولید کننده وابسته بود و میبایست بدانچه تولید کننده تمایل به عرضه آن میداشت بسازد" (۱۲)

گورباچوف صریح و بی پرده بسان هر سیاستمدار یک کشور کاپیتالیستی از سوء مدیریت در کار پیش ریز سرمایه یا نوعی جهالت سرمایه دارانه در امر تعمق شرائط ارزش افزائی سرمایه ها و بیشترین میزان استثمار نیروی کار سخن می راند و معتقد بود که باید با پروستریکای خویش درجه بارآوری کار و قدرت رقابت سرمایه اجتماعی روسیه در سطح جهانی را بالا برد. او تشخیص داده بود که معضل سرمایه داری روسیه کاهش نرخ سود سرمایه ها زیر فشار بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه و عقب افتادن بورژوازی روس از رقبای غربی در امر سهم بری هر چه فزونتر از استثمار طبقه کارگر جهانی است. او دریافته بود که باید برای سرریز نمودن هر چه بیشتر بار بحران سیستم کاپیتالیستی بر شانه طبقه کارگر روسیه دست بکار شود. گورباچوف دقیقاً تفاوت میان موقعیت سرمایه داری روسیه و جوامع سرمایه داری غرب را درک کرده بود، همزمان آستانه وزش طوفان سهمگین بحران کاپیتالیستی در شوروی و اردوگاه را لمس می نمود و بر همین مبنی بدون صغری و کبراهای گیج کننده، شیپور پروستریکایش را بصدا در می آورد. پروستریکای او پروستریکای سرمایه داری برای پالایش درونی سرمایه و افزایش ظرفیت بحران ستیزی سرمایه های روسی به بهای تشدید هر چه عمیق تر استثمار پرولتاریای شوروی بود. خطای فاحش طبقاتی تیکتین این است که همان مشاهدات ساده گورباچوف را با آسمان و ریسمان بافیهای تئوریک به مؤلفه ها و شواهد "نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی بودن" اردوگاه تبدیل می کند. جرم غیرقابل بخشش تیکتین نیز این است که با این کار خود بر قدرت باصره و بینش کارگران دنیا در تشخیص درست سرمایه داری و کمونیسم تیغ می کشد.

بخش دیگری از مصاحبه سردبیر کریتیک به داوری پیرامون روسیه حال ارتباط دارد. این بخش بسیار بیشتر از بخش قبلی تأسفبار و حیرت انگیز است. تیکتین در این قسمت سرمایه داری بودن روسیه کنونی را نیز سخت مورد انکار قرار میدهد!! او عواملی مانند "اعتبارات هنگفت و درازمدت، تورم، جنبه موزیانه داشتن سرمایه های مالی، پرداختن شرکتهای صنعتی به معاملات پایاپای، فروش ماشین آلات از جانب شبکه های خلافکار، بیکاری و کم و کسری فروش نیروی کار!!" را گواه ادامه وضعیت غیرسرمایه داری بودن روسیه معرفی می کند!! کاش سردبیر کریتیک برای خواننده نگاه توضیح می داد که اگر این داده ها و مؤلفه ها همگی تبخاله های همیشگی و طبیعی شیوه تولید کاپیتالیستی نیستند پس از کدام شیوه تولید مادی نشأت میگیرند. "مرتضی محیط" در گوش کارگران ایران از "سرمایه داری توسری

خورده" صحبت میکند و آنان را به ساختن سرمایه داری مباحی و مغرور دعوت می نماید!! آقای تیکتین و گرایش اجتماعی و طبقاتی وی نیز شیوه تولید نوینی در تاریخ کشف کرده اند. نام این شیوه تولید "استالیسیسم" است. کارگر روسی و کارگران همه دنیا باید از وی و جریان سیاسی وی بیاموزند که بجای پیکار علیه سرمایه داری با پدیده استالیسیسم گلاویز شوند، استالیسیسم از قدرت اعجاز فراوانی برخوردار است. از همه مهمتر اینکه می توان تمامی بار توحش و گندیدگی نظام کاپیتالیستی را یکجا به دار آن آویزان کرد و از این طریق سرمایه داری را نظامی منزه از اعتبارات هنگفت، تورم، مودیگری سرمایه های مالی، معاملات پایاپای، بیکاری و لاید منزه از استثمار کردن و سیه روز ساختن کارگران آراست و پیراست.

تا اینجا همه گفتگوی تیکتین به نفی سرمایه داری بودن شوروی سابق و روسیه فی الحال اختصاص داشت. از این به بعد روایت سوسیالیسم اوست که در مصاحبه دنبال میشود. تیکتین در پاسخ این سؤال "نگاه": بنظر میآید که شما سوسیالیسم را با برنامه ریزی همسنگ می دانید، آیا درست تر نیست که با امعان نظر به سنت مارکسی سوسیالیسم را با الغای کار مزدی تبیین کرد؟ پاسخ میدهد که:

"نه من قبول نمیکنم که هر رابطه اقتصادی صرفاً به یک شیوه تقلیل مییابد. تمام روابط اقتصادی و از جمله برنامه ریزی نیز روابطی اجتماعی است. مارکس در فصل نخست جلد اول سرمایه به این مبحث می پردازد و جامعه برنامه ریزی شده را در تقابل جامعه ای که مقهور قانون ارزش است مقایسه می کند. نکته در اینجاست که برنامه ریزی تنظیم بنیانهای اجتماعی - اقتصادی جامعه به دست تولید کنندگان واقعی است. به عبارت دیگر این امر مستلزم آن است که هر کس در اداره جامعه ذی سهم باشد که خود این موضوع نیز منوط به ابطال تقسیم کار و نیز به زیر کشیدن نظام مبتنی بر تقسیم کار می باشد. ... (۱۳)

تیکتین به مارکس استناد میکند و به همین دلیل لازم است قبل از هر چیز صحت و سقم این استناد را مورد واری قرار دهیم. سردبیر کزیتیک نشانی دقیق رجوع خود به کاپیتال را نمی دهد اما آنچه که وی بدان تمسک می جوید با توجه به اشاره اش به فصل نخست از کتاب اول، باید مطلب زیرین باشد.

"شکل اجتماعی جریان زندگی یعنی چهره مادی پروسه تولید فقط هنگامی نقاب عرفانی و مه آلودی که روی وی را پوشانده است بر میدارد که خود به مثابه حاصل کار مردمی که آزادانه با یکدیگر تشریک مساعی میکنند و تحت نظارت آگاه و طبق نقشه آنان در آید، ولی رسیدن به این مرحله مستلزم وجود مبنای مادی معینی در اجتماع و یا گرد آمدن یک سلسله شرائط مادی در زندگی است که خود نتیجه یک تکامل تاریخی طولانی و پر رنج است." (۱۴)

ترجمه بسیار ساده و بی پیرایه سخن مارکس این است که برنامه ریزی و نقشه مند بودن نیز همچون تشریک مساعی آزاد یا نظارت آگاه آدمها بر سرنوشت محصول کار و تولیدشان از جمله شرط و شروط سوسیالیستی بودن اقتصاد است. اما در هیچ کجای این قول یا در هیچ کجای آموزشهای مارکس نمی توان رد پای چنین حکمی را یافت که گویا سوسیالیسم با نفس برنامه ریزی قابل تبیین است!! واقعیت این است که نه سرمایه داری با مؤلفه آنارشی تولید قابل توضیح است و نه سوسیالیسم را می توان با برنامه ریزی تعریف کرد. آنارشی تولید در سرمایه داری تب خاله رابطه تولید اضافه ارزش است به همانگونه که رقابت، گرایش نزولی نرخ سود و ... از همین رابطه نشأت میگیرند. برنامه ریزی در سوسیالیسم نیز جزء تبعات یا ملزومات شکلی از کار و تولید و زیست اجتماعی است که بنیاد آن بر محو کار مزدبگیری و تولید برای سود استوار است. تیکتین مدعی است که مجرد برنامه ریزی تولید متضمن تنظیم بنیانهای اجتماعی - اقتصادی جامعه به دست تولید کنندگان واقعی است!! اما مسأله بهیچوجه چنین نیست. برنامه ریزی پدیده ای است که هم در سرمایه داری وجود دارد و هم در سوسیالیسم وجود خواهد داشت باید دید که برنامه، نقشه و سازماندهی تولید در هر کدام از این دو نظام با توجه به زیربنای مادی اساساً متضاد آنها چه خصلت و نقش معینی را احراز مینمایند.

برنامه در شیوه تولید کاپیتالیستی بخش لاینفکی از قوانین انباشت و بازتولید سرمایه است. کلیه قوانین و قراردادهای

اجتماعی، تمامی تعینات نظم سیاسی و مدنی، تمامی ساختار حقوقی، فرهنگی و اخلاقی جامعه کاپیتالیستی همه و همه در پاسخ به مقتضیات بود و بقا و خودگستری رابطه خرید و فروش نیروی کار یا واکنش این رابطه در مقابل تعرضات جنبش کارگری، برنامه ریزی شده و نقشه مندند. سرمایه و رابطه تولید اضافه ارزش نیروی سلسله جنبان یک نظم پلید و توحش بار اجتماعی است. نظم و نقشه و برنامه ای که از بند بند وجودش گند و خون و جنایت و ددمنشی می بارد اما برای سرمایه همه آنها اجزاء پیوسته یک نظم تولیدی و اجتماعی هستند. قوانین اقتصادی یا مکانیسم های درونی شیوه تولید سرمایه داری مانند خصلت تمرکزپوئی، رقابت، نرخ سود عمومی، گرایش نزولی نرخ سود و... نیز همگی در منظومه حیات سرمایه و رابطه تولید ارزش اضافی از یک نظم معین تبعیت می کنند. همان نظم معینی که پایه مادی تمامی استثمار و ستمکشی و سیه روزی بشر معاصر است. سببیت و گنبدیدگی سرمایه داری را نمی توان و نباید از آنارشی یا بی برنامه گی کار و تولید در آن نتیجه گرفت. در وضعیت حاضر سرمایه جهانی عملاً کل بودن و نبودن و تمامی شرط و شروط بودن و نبودن بشر را برنامه ریزی می کند. سرمایه در باره اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود، هر چیزی به چه میزان تولید شود، پروسه کار و تولید چگونه محقق شود، نیروی کار چگونه خرید و فروش شود و پس از بیع و شرا چگونه و در کجا مصرف گردد، شرط و شروط این داد و ستد، سطح معیشت فروشندگان نیروی کار، اشتغال یا بیکاری، چگونه اندیشیدن و نیاندیشیدن انسانها، چه چیز مصرف کردن و چه چیز مصرف نکردن، چه علائقی داشتن و چه علائقی نداشتن، چه آموختن و چه نیاموختن، تحصیل کردن یا نکردن، سیر بودن یا گرسنه بودن، خانه داشتن یا آواره بودن، در جنگها مردن، لای چرخ کارخانه له شدن یا احیاناً در خانه و بیمارستان جان دادن، عزیز بودن یا ذلیل بودن، سالم بودن یا مریض بودن، پزشک و دارو داشتن یا بی پزشک و دارو جان دادن، با چه چیز ایاب و ذهاب کردن، نوع هوایی که باید تنفس کرد، شکل و شمایل خانه و محیط مسکونی اگر وجود داشته باشد، کجا زادن، کجا زیستن، کجا مردن و در کدام گورستان دفن شدن و هر چه که مربوط به لحظه لحظه حیات آدمیزاد است، همه را بطور روتین، از بالای سر بشر برنامه ریزی می کند. نظام سرمایه داری تمامی ملزومات اعمال نظم تولیدی سرمایه بر مردم کارگر و فرودست را از طریق دولت و فراساختارهای مختلف مدنی و حقوقی و فرهنگی و اجتماعی مو به مو طراحی می نماید و به محتوای برنامه بسط می دهد. نظم و نسق دادن به آموزش و پرورش، بهداشت و درمان، امور بازنشستگی و... با کمترین هزینه ممکن به نفع سرمایه اجتماعی یک عمل برنامه ریزی است که توسط دولت سرمایه انجام می گیرد و...

وقتی که تیکتین از مطلق برنامه به مشابه شاخص و مؤلفه خصلت نمای سوسیالیسم سخن به میان میآورد پاک فراموش میکنند که نظم موجود نیز در تمامی ساختار وحشت و دهشت خود تبلور یک برنامه ریزی است. نوعی برنامه، نقشه و سازماندهی که خیلی ارگانیک، مرتبط و مکمل هم، بر پاشنه حیات رابطه خرید و فروش نیروی کار می چرخد. با محک برنامه و نقشه مند بودن یا نبودن تولید مطلقاً نمی توان سرمایه داری بودن یا سوسیالیستی بودن جامعه را قضاوت نمود. در کمونیسم نیز همه چیز بطور قطع نقشه مند و دارای برنامه ریزی است. درونمایه برنامه و نظم تولید در اینجا نه الزامات سرمایه که صرفاً ملزومات آزادی، رفاه، برابری و تعالی همه سویه انسان است. اگر در شیوه تولید کاپیتالیستی "قانون ارزش" و اصل استثمار نیروی کار مزدی جوهر برنامه را تعیین می نماید، در سوسیالیسم بر عکس، محو استثمار و کار مزدوری است که درونمایه واقعی این پدیده را معین می سازد. در اینجا همه چیز بر محور انسان و ملزومات رشد آزاد و برابری جامع الاطراف انسانها می چرخد. مشارکت خلاق، مؤثر، مستقیم و برابر آحاد جامعه در برنامه ریزی کار و تولید و خدمات رفاهی، تصمیم گیری آزاد و مستقیم افراد پیرامون اینکه چه تولید شود و چه تولید نشود یا اینکه به چه میزان تولید شود، آزاد بودن انسانها از قید کار همراه با تضمین وسیعترین فرصت فراغت جسمی و پرورش روحی آنان بعلاوه بالاترین سطح ممکن معیشت و رفاه اجتماعی، محو هر گونه دولت بالای سر جامعه و در یک کلام محو هر نوع استثمار، نابرابری، طبقات و آثار و بقایای فرهنگی، سیاسی، حقوقی و اخلاقی جامعه طبقاتی نقطه عزیمت و جوهر و مضمون برنامه ریزی سوسیالیستی است.

بدین ترتیب آنچه سوسیالیسم را از سرمایه داری متمایز می کند نه نفس برنامه و نقشه مند بودن بلکه پایه اقتصادی این برنامه ریزی و نقشه مند بودن است. در اولی انسان و اساس تسلط انسان بر سرنوشت زندگی و تولید و حاصل کار خویش است که سلسله جنبان برنامه و سازمان کار است و در دومی قانون ارزش و رابطه تولید اضافه ارزش است که نقطه شروع و رجوع برنامه را تعیین می کند. در اولی حاکمیت کار زنده بر کار مرده جوهر برنامه است. در دومی بالعکس این تسلط کار مرده ( سرمایه ) بر کار زنده ( انسان ) است که درونمایه برنامه را رقم می زند. در اولی رهائی بشر از قید هر چیز سوای خود است که برنامه ریزی می شود. در دومی الینه شدن و مسخ بشر در ملزومات پروسه بازتولید سرمایه است که موضوع برنامه ریزی است.

تیکتین بر وجود و حاکمیت رابطه خرید و فروش نیروی کار در شوروی سابق چشم فرو می بندد و تمامی معضلات و مصائب طبقه کارگر آن جامعه را به اشکالات برنامه ریزی ارجاع می دهد. کاملاً پیداست که او با این نگاه تمامی بساط دیکتاتوری، نظم سیاسی و دستگاه اختاپوسی دولت در اردوگاه شوروی سابق را نیز نه ساختار نظم سیاسی و مدنی سرمایه که دیوانسالاری قهر و خشم استالینیستی تعبیر کند. نقد تیکتین نه نقد مارکسی که نقدی عمیقاً لیبرالی است. بر اساس تحلیل تیکتین از اردوگاه آنچه که شوروی سابق و سایر جوامع اردوگاهی را به ورطه سقوط فرو راند نه تناقضات ذاتی رابطه تولید اضافه ارزش و بحران سرمایه داری که نحوست استالینیسم بوده است!! طبق این روایت کارگر روسی، چینی یا اهل اروپای شرقی دیروز و امروز باید نه علیه سرمایه و کار مزدوری که برضد پدیده رمزآمیز و ماوراء زمینی استالینیسم بجنگند!! کلام آخر اینکه تیکتین در ضمن داوری پیرامون طبقه کارگر کشورهای پیشرفته صنعتی از "انقلابی نبودن" کارگران در موقیت کنونی به این نتیجه میرسد که آنان به لحاظ تئوریک طبقه بحساب نمیآیند! اگر این حرف را با آنچه که وی پیرامون توده عظیم فروشنده نیروی کار در اردوگاه سابق و ویرانه های موجودش بعلاوه تبیینی که از سرمایه داری بطور کلی بدست میدهد و لاجرم رمزآمیزی بودن و نبودن طبقه کارگر در سایر بخشهای دنیا همه و همه در کنار هم قرار دهیم، بالاخره این سؤال مطرح می شود که راستی راستی به زعم وی دنیای موجود چگونه دنیائی است و اینکه کی علیه کی و علیه چی می جنگد؟؟!!

منابع

۱. نگاه شماره ۱۰
۲. همان جا
۳. مارکس، کاپیتال جلد اول، ترجمه ا. اسکندری ۱۰۱
۴. مارکس، گروندریسه، جلد اول ترجمه پرهام و تدین ص ۱۱۲
۵. نگاه ۱۰
۶. مارکس، گروندریسه، ترجمه پرهام و تدین جلد اول ص ۴۶۵ تأکید از ماست.
۷. مارکس نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه فارسی ص ۱۶
۸. مارکس، گروندریسه، ترجمه فارسی جلد اول ص ۷۸
۹. مارکس، کاپیتال، جلد سوم، ترجمه اسکندری ص ۲۰۶
۱۰. همان منبع، ص ۱۹۳
۱۱. مارکس، گروندریسه، جلد اول، ترجمه تدین و پرهام ص ۴۰۱
۱۲. گورباچوف، دومین انقلاب روسیه پروستریکا، ترجمه عبدالرحمن صدریه ص ۲۰
۱۳. نگاه شماره ۱۰

١٤. ماركس، كاپيتال، جلد اول، ترجمه اسكندري ص ١٠٩